



آیزایا برلین. ولادیمیر نابوکوف. ژانت آفاری

رومن رولان. دیوید لاج. دوریس لسینگ

# آن سوی بهشت

مقاله‌هایی در حوزه سیاست، تاریخ، ادبیات و هنر

گزیده و ترجمه رضارضایی

آیزایا برلین. ولادیمیر نابوکوف. ژانت آفاری  
رومن رولان. دیوید لاج. دوریس لسینگ  
آن سوی بهشت

مقاله‌هایی در حوزه سیاست، تاریخ، ادبیات و هنر

گزیده و ترجمه رضا رضایی



فرهنگ جاوید

## فهرست

۱۳	یادداشت مترجم
	<b>بخش نخست: سیاست و تاریخ</b>
	رمون آرون و مُزد عقل
۱۷	تونی جات
	بقای روشنفکران روس
۲۹	آیزایا برلین
	آیزایا برلین؛ خلاف جریان
۳۵	مارک لیلا
	آیزایا برلین علیه تک‌اندیشی
۴۹	لُری سیدن‌تاپ
	تروریسم انقلابی
۵۷	دنیل بل
	عشق و پول
۶۵	ریچارد رورتی

## رمون آرون و مُزد عقل\*

### تونی جات

در همه نوشته‌های آرون یک رگه ثابت  
به چشم می‌خورد: ژنالیسم.

رمون آرون در سال ۱۹۸۳، که از دنیا رفت، مقام بی‌همتایی در حیات اجتماعی فرانسه کسب کرده بود. تقریباً همه جا با تحسین و احترام مواجه می‌شد، و نوشته‌ها و عقایدش در میان طیف گسترده‌ای از محافل آکادمیک و روشنفکری و اجتماعی حالت مرجع پیدا کرده بود. آرون در فرانسه تنها متفکر برجسته نسل خود بود که در برابر وسوسه‌های توتالیتزرمانه موضع لیبرالی محکمی اتخاذ کرده بود، و نه تنها نمادی از تداوم سنت‌های بزرگ تفکر در فرانسه به شمار می‌آمد، بلکه در دوره اغتشاش و تردید جامعه روشنفکری به مشعلی می‌ماند که به آینده نور می‌انداخت. چند سال پیش از آن، به نظر نسل ۶۸، آرون مظهر زشت و شرم‌آور همه خطاهای نخبگان فرانسه تلقی می‌شد، اما در سال ۱۹۸۳ به نظر عده‌ای از همان آدم‌ها که از پنداره‌ها و ایدئال‌های خود خلاص شده بودند، او دیگر بهترین مایه امید برای احیای تفکر لیبرالی به حساب می‌آمد. مؤسسه‌ها و نشریه‌هایی

\* این مطلب ترجمه‌گزیده‌ای از مقاله تونی جات درباره رمون آرون است، از فصل سوم کتاب:

*The Burden of Responsibility: Blum, Camus, Aron, and the French Twentieth Century*,  
University of Chicago Press, 1998, pp. 137-182.

برای ادامه دادن کارها و هدف‌های او ایجاد شدند. برخاکستر جنازهٔ رادیکالیسم سارتری، نسل جدیدی از روشنفکران فرانسه کم‌کم ستون یادبودی برای تعقل آرونی به پا کردند.

به‌راستی که سرنوشتش دگرگون شد، به‌خصوص از نظر کسانی که به یاد دارند او در سه دههٔ پس از پایان جنگ جهانی دوم با چه خصومت‌هایی در نهادهای مستقر آکادمیک و روشنفکری مواجه بود. البته رمون آرون زنده ماند و این دگرگون شدن سرنوشت را (که با انتشار خاطراتش در سال مرگش تسریع شد) به چشم دید، که این هم موجب خشنودی‌اش شد و هم مایه‌ای برای تأملات کنایه‌آمیز در برابر بازی روزگار. او که سختی‌های صداقت ورزیدن و وضوح به خرج دادن را در فرهنگ سیاسی و روشنفکرانهٔ آلوده به اغتشاش ذهنی و غرض‌ورزی به جان خریده بود هیچ‌گاه گله نمی‌کرد که در محافل اصلی روشنفکری جایی نداشته است. به‌رغم تأثیر کاملاً شناخته‌شده‌اش بر چند نسل از دانشجویان، مخاطبان وزینی که در میان خوانندگان ستون ثابتش در فیگارو<sup>۱</sup> داشت، و ستایشگرانی که در میان پژوهشگران چهار قاره یافته بود، باز هم از جمع هم‌تایانش در فرانسه عمدتاً بیرون بود. بیشتر سال‌های پختگی‌اش را در حاشیهٔ مأمون طبیعی‌اش گذراند.

البته تا حدودی دور از ذهن می‌نماید که رمون آرون را حاشیه‌نشین بخوانیم. از جهاتی او کاملاً “درون‌نشین” بود، نمونهٔ فرانسویان هم‌نسل و هم‌تبار خودش. در سال ۱۹۰۵ به دنیا آمد (در همان سال که سارتر به دنیا آمد)، مسیری را طی کرد که هر دانشور بسیار موفق‌ی لازم بود طی کند، و در تک‌تک مرحله‌ها نیز از هم‌تایانش سبقت گرفت. در کلاس‌های ممتاز لیسه کوندورسه<sup>۲</sup> [آموزشگاه کوندورسه] حضور یافت، بعد در اکول نورمال سوپریور<sup>۳</sup> [دانشسرای عالی] پذیرفته شد، آن هم در زمانی که این مؤسسه هنوز مهم‌ترین “گراند اکول”<sup>۴</sup> [آموزشگاه عالی] کشور بود، و در سال ۱۹۲۸ “آگرگاسیون”<sup>۵</sup> [درجهٔ استادی] فلسفه گرفت و

1. *Le Figaro*

2. Lycee Condorcet

3. Ecole Normale Superieure

4. “grande ecole” .

5. “agregation”

مقام اول را کسب کرد. رسالهٔ دکتری در فلسفه نوشت و از آن دفاع کرد و همگان او را امیدبخش‌ترین فیلسوف نسل خود به حساب آوردند، تا آن‌که جنگ جهانی دوم در فعالیت آکادمیک او وقفه انداخت.

بعد از جنگ، برگشتن خود را به دانشگاه مدتی عقب انداخت و به عالم روزنامه‌نگاری روی آورد، که نتیجه‌اش نوشتن چهارهزار سرمقاله برای فیگارو و نشریه‌های دیگر در دهه‌های پس از جنگ بود، اما در سال ۱۹۵۴ به استادی سوربون<sup>۱</sup> (منتها در جامعه‌شناسی) منصوب شد که مدت‌ها بود مقصد او به نظر می‌رسید. از آن موقع تا سال ۱۹۷۱، که سرانجام اما دیرننگام به استادی کولژ دو فرانس<sup>۲</sup> رسید، راه پیشرفتش مدام با اتحاد نانوشتهٔ چپ و راست سد می‌شد، هرچند در سال ۱۹۶۳ به عضویت آکادمی اخلاق و سیاست<sup>۳</sup> در آمد و در مدرسهٔ مطالعات عالی علوم اجتماعی<sup>۴</sup> نیز تدریس ثابت داشت. آرون موقعی که از دنیا رفت، به‌گفتهٔ فرانسوا فوره<sup>۵</sup>، به نظر بسیاری کسان «نه‌تنها استادی بزرگ، بلکه بزرگ‌ترین استاد دانشگاه در فرانسه» به شمار می‌آمد.

شکی نیست که در میان تعریف و تمجیدهایی که از آرون شده است، این یکی هم در مورد استعدادهای او کاملاً صدق می‌کند و هم در مورد خواست‌های درونی‌اش. میل طبیعی‌اش به اندیشیدن و نوشتن در مقام دانشور، در کنار ویژگی‌های اثبات‌شده‌اش در مقام معلم، همراه بود با لذتی که در تمام عمرش از هم‌نشینی با اندیشه‌ها و صاحبان اندیشه‌ها کسب می‌کرد. در خاطراتش، که کمی پیش از مرگش تدوین شد، دربارهٔ احساسش به‌هنگام نخستین دفعهٔ ورودش به اکول نورمال در شصت سال پیش از آن، چنین نوشته است: «با این اعتراف ممکن است مضحک به نظر برسم، اما موقع ورودم به رود/اولم<sup>۶</sup> [خیابان اولم] نخستین حالتی که به من دست داد حالت حیرت بود. حتی امروز اگر از من

1. Sorbonne

2. Collège de France

3. Academie des Sciences Morales et Politiques

4. Ecole des Hautes Etudes en Sciences Sociales

5. François Furet (۱۹۲۷-۱۹۷۷)؛ مورخ فرانسوی. - م.

6. rue d'Ulm